

بالزاک و پول

باشد، تاکید می‌شود. او نویسنده‌ای نیست که شخصیتی ازواجو و مردم گریز داشته باشد، نویسنده‌ای نیست که به اصطلاح امروز «پشت پا به مال دنیا زده» باشد و جز «دیرمغان» نخواهد؛ حال آنکه قلم و کاغذ و سراسر وجودش مادی است، و همچنین سلولهای خلایق بارش. او نویسنده‌ای هم نیست که واقعیت ذهن افیون زده‌اش را واقعیت مطلق بداند. نویسنده مفروض ما نویسنده‌ای است که در میان مردم زیسته و در گردابهای اجتماع سوداپیشه فراز و نشیبها دیده است، نه اینکه هم‌رنگ مردم بوده و چه بسا بر آنها شوریده و به نقدشان کشیده، اما در میانشان بوده است. دیکنز، بالزاک، داستایوسکی، همینگوی، فاکتر و بسیار خلاقان دیگر که به میلیونها انسان احساس و اندیشه‌های نو داده‌اند و خود در گردابهای مالی رنج برده‌اند. همینگوی در «۲۴ فوریه ۱۹۲۱ میلادی، در تلگرافی به یکی از دوستانش می‌گوید که مدام می‌نویسد، اما پولدار نمی‌شود...» (پی‌وانو، ص ۹۵). و همین ذهن «پول زده» است که نثری آن چنان شفاف و دیالوگهایی آن چنان هنرمندانه خلق می‌کند. هم اوست که با شرکت در جنگها، مایه داستانهای خود را فراهم می‌آورد و جنگ داخلی اسپانیا را، همچون آندره مالرو، در عالم هنر جاودانه می‌سازد.

«در طول قرون متمادی، اثر ادبی به امان خدا رها بود و قدرت اقتصادی نویسنده پشیزی نمی‌ارزید. نویسنده نه توان آن را داشت که مسیر زندگی و اثرش را تعیین کند و نه این عمل را شایسته او می‌دانستند. نویسنده اگر آبشخوری نداشت، یا از دایره اقتصادی جامعه حذف می‌شد یا در حاشیه این دایره حرکت می‌کرد و نفسی می‌کشید و از پسماندهای ضیافت‌های بیکران شکمی سیر می‌کرد: تمهیدات و تدابیر گوناگون، مستمریها، اعانه‌ها و صله‌ها، هدایای مردم عامه و روحانیون، به او امکان می‌دادند که نیازهایش را برآورده کند. و اگر چنین نمی‌شد، نویسنده (یا شاعر) راه صحرا در پیش می‌گرفت و فرصتی می‌جست، آن چنان که سروانتس مامور مطالبه غلات پادشاه در دهکده‌های آندلس بود.» (سالیانس، ص ۳۷۳).

در آغاز، داستان نویسی را حرفه نمی‌دانستند و چیزی به اسم حقوق مالی نویسنده متصور نبود. تا پیش از ۱۷۰۹ میلادی حق مؤلف را نادیده می‌گرفتند. در ۱۷۰۹ بود که ملکه انگلستان قانون «کپی رایت» را به تصویب رساند. کپی رایت یا حق مؤلف، نیکترین ستایش و احترامی بود که به نویسنده ارزانی داشتند. قدرت اقتصادی نویسنده به تدریج شکل گرفت و در قرن بیستم به پدیده پرفروشترین یا best-seller

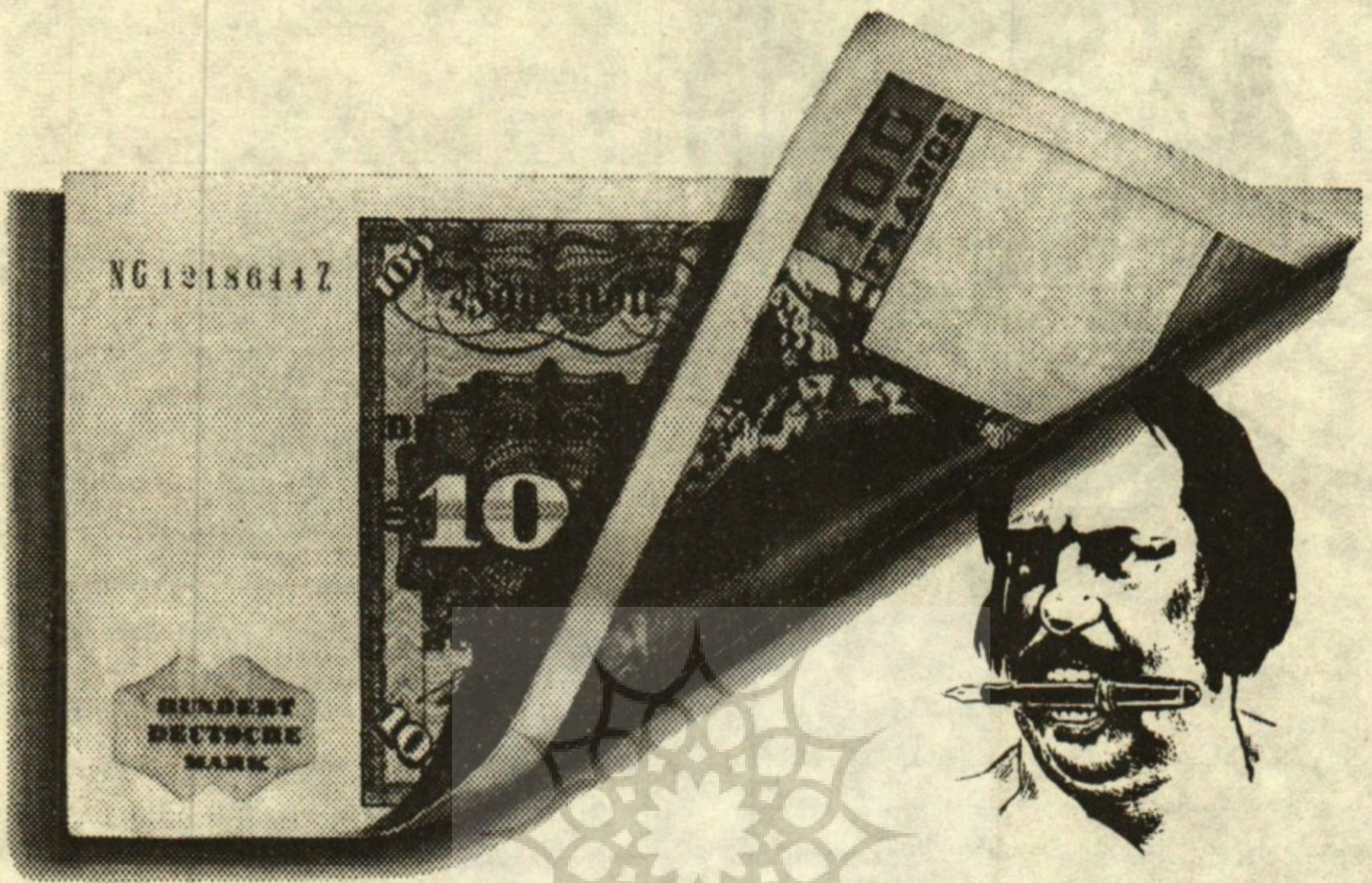
نویسنده باید استقلال و امنیت داشته باشد تا در مشاهده عالم درون و بیرون با کارایی بیشتری عمل کند. و مهمترین نوع استقلال، استقلال اقتصادی است. ما این تصور را در ذهن نداریم که نویسنده در دامن طبیعت زندگی می‌کند و می‌تواند با تغذیه از گوشت شکار یا گیاهخواری زنده بماند و داستان بنویسد! نویسنده مفروض ما نویسنده‌ای است که در جامعه سرمایه‌داری زندگی می‌کند و در این جامعه، آن که نان و مسکن ندارد، زنده نمی‌ماند. این دو، اصلترین و ضروریترین نیازهای يك انسان شهرنشین محسوب می‌شوند. و نویسنده مفروض ما نویسنده‌ای شهرنشین است. نویسنده مفروض ما از میراث پدری محروم است، مورد حمایت مالی دولت نیست، جیره‌خوار يك حزب سیاسی هم نیست. او شغل دیگری را نمی‌پذیرد. او داستان تولید می‌کند. داستان نویسی شغل اوست.

از این لحاظ، بالزاک یکی از نخستین رمان‌نویسانی است که خواسته است از راه نویسندگی مایحتاج زندگی را تامین کند. برای این نویسنده، هنر و پول ترکیب شده‌اند و جدایی ناپذیرند. اینکه نویسنده نباید اثر خود را کالا محسوب کند، در مجموع، شاید نظر کسانی باشد که داستان نویسی را تولید نمی‌دانند، یا جمعی که «تاجر کتاب» هستند. همچنین، نظر آنانی است که از بیداری ملتها خواب به چشم ندارند و همواره به نیت قطع رابطه نویسنده و خواننده (روشنگر و روشن‌شونده) تلاش می‌کنند و درصدد خاموش ساختن مغزهای متفکرند و عدم امنیت اقتصادی مؤثرترین خاموش‌کننده مغزهای متفکر است.

داستانی که نویسنده خلق می‌کند، از مرحله ویرایش و حروفچینی تا رسیدن به دست خواننده، کالا به حساب می‌آید و برای آن قیمت تعیین می‌شود. این کالا نیز تابع اصول عرضه و تقاضاست و منبع سود. خرید و فروش می‌شود. پس آنچه هنر است، آنچه از روح بر آمده است به فروش می‌رسد و سودآور می‌شود؛ از آن پول در می‌آید و این پول برای رفع نیازهای مادی صرف می‌شود. پول مؤثرترین عامل بیرونی در تعیین کیفیت آفرینش ادبی نویسنده است. افزایش عدم امنیت اقتصادی، برابر است با تشدید پریشانی و نابسامانی ذهن خلاق نویسنده، نویسنده حق دارد «پولش» را بخواهد، چون امنیت می‌خواهد، آسایش روحی می‌خواهد؛ و آسایش روحی يك شهرنشین جز با پول میسر نیست.

آنچه به عنوان نویسنده بر ما فرض است، و با توجه به آن، بر این عقیده که نویسنده باید اولین مدعی سود مالی حاصل از خلایقش





تبدیل شد. این پدیده در اواسط سالهای ۱۹۳۰ به شبکه نشر فرانسه راه یافت و در پایان دهه ۱۹۴۰ کالا بودن کتاب را بر همگان ثابت کرد. فقط یکی از رمانهای مارگریت دوراس بیش از ۸۰۰/۰۰۰ نسخه فروش رفت و این همه سود مالی عمل تخریب هنر داستان نویسی و حساسیت هنری رمان نویس فرانسوی نشد.

از مشاهده نویسندگان بی سامان، که همواره در پی پول بوده اند، این نتیجه بر نمی آید که پول طلبی سبب بی سامانی بوده است؛ این بی پولی بود که زندگی را بر اینان حرام می کرد. آلکساندر دوما (پدر)، دیکنز، والتراسکات، بالزاک و بسیاری دیگر، شب و روز، ورق در پی ورق سیاه می کردند تا نان و بخور و نمیری درآورند. دوما، اندک زمانی پیش از مرگ، با پسر خویش مزاح می کند و می خواهد اتهام ولخرج بودن را که به او نسبت داده بودند، بی اساس نشان دهد. جلیقه ای را که درختکن آویزان بود، به او نشان می دهد و می گوید: «... به پاریس که می آمدم دولویی در جیبم بود؛ اگر جیب آن جلیقه را به گردی، آن را خواهی یافت.»

والتر اسکات پس از دریافت مبلغی بسیار زیاد که با پرداخت بدهیها چیزی از آن نمی ماند، دعای خیر نثار مسیح می کند و می گوید: «خدا را شکر! لخت برآمدیم و لخت بر خاک خواهیم شد.»
بالزاک نیز که استفاده های فراوان از شگردهای داستان نویسی اسکات برده بود، در جوانی از اتاق زیر شیروانی آغاز به کارکرد، بدهکار شد، بدهکار زیست، در حال گریز از دست طلبکاران داستان نوشت و در مشقت و تلخکامی مرد. او نویسنده ای همیشه بدهکار بود. خانه ای که کرایه می کرد، برای فرار از دست طلبکاران، همیشه دو در داشت و کسی نمی توانست او را ملاقات کند... مگر آنکه رمز عبور را بر زبان می آورد و مثلاً می گفت که از بلژیک آمده و توری آورده است. بار هستی، آسایش و آسودگی را از او باز ستانده بود.

«پانزده سال آزرگار است که این بار سنگین [بی پولی و بدهکاری] مرا از پا افکنده است... مهر خاموشی بر اندیشه هایم زده، هستی ام را چرکین کرده، دست و پایم را بسته، سرچشمه الهامم را خشکانده، چون وزنه ای سنگین بر ضمیرم نشسته، مرا از همه چیز باز داشته، پشتم را شکسته، پیرم کرده و فلجم کرده است. خداوندا! آیا برای مقامی که زیر سقف تو دارم، تاوان سنگینی پرداخته ام؟»
تراژدی زندگی او بس غمبار است. می خواهد ثروتی صاحب شود تا





● عدم امنیت اقتصادی

مؤثرترین خاموش کننده مغزهای متفکر است.

بندهای دیگر را از دست و پایش بگسلد، آن گاه جانفرساترین بند را به دست و پایش می زند: برده پول می شود. از چاله به چاه می افتد. در نامه‌ای به دلداده‌اش، اولین هانسکا، می نویسد: «در مجموع نه جلد خواهد شد، اما همه آن فقط سی و شش هزار فرانک نصیب من خواهد کرد و حداکثر بگیریم چهار هزار لوکن هم بدهد. با این حساب، کفن بدهکاری را از تن به در خواهم کرد، کفنی که جامه زهرآلود من شده است. از این دلخراشتر، کلماتی است که به سال ۱۸۴۳، یعنی هشت سال پیش از مرگش، در وصف حال خویش می نویسد: «دیگر نمی توانم بگویم که خسته‌ام... کارخانه جمله سازی شده‌ام... سرعت کار سبب شده است که مفهوم ترکیب [در داستان] را از دست بدهم. همه چیز را تیره و تار می بینم، دیگر نمی توانم چه می کنم.»

حال آیا باید نتیجه گرفت که بالزاک «پول پرست» و «مادی» بوده است؟ حیات هر انسانی وابسته به برآورده شدن یا نشدن نیازهای مادی او دارد. نبوغ، دلیل بر رهایی از مادیات نیست. نبوغ بالزاک او را از نیازهای مادی رها نمی سازد، بلکه او را از حد این نیازها بالاتر می برد. جاودانگی هنرمند در همین است: فراتر از روزمره و روزمره‌ها بودن و به خلاف واقعیت‌های مادی زیستن؛ از این رو، آنچه مایه آزار خاطرمان می شود، مشاهده جنبه‌های مادی بالزاک است؛ دردناک بودن وابستگی بشر جاودانه به «پست‌ترین» نیازهای بشری. بالزاک، به خلاف پافشاریهای خانواده‌اش، از گام نهادن در وادی هموار ترقی اجتماعی سرباز می زند و ادبیات را برمی گزیند. بررسی احوال این نویسنده در سن بیست سالگی، یعنی در آغاز سیر و سلوک او در زا پرینچ و خم ادبیات، به خوبی نشان می دهد که وی انسانی فراتر از علایق پیش پا افتاده مادی بوده است. در چهارده سالگی به خواهرانش می گوید: «خواهرکان من، یک روز چشم باز خواهید کرد و خواهید دید که از برادران اونوره به بزرگی یاد می کنند. خواهید دید! خواهید دید!» و برای رسیدن به عظمت مطلوبش، در اتاقی زیر شیروانی، به دور از خانواده، با توسل به اندک کمک هزینه‌ای که والدینش به اکراه ارزانی او داشته‌اند، شب و روز می خواند و می نویسد. اتاقش در زمستان سرد است و بی آتش، اما درونش یکپارچه شعله‌ور است.

«اینجا آتش گرفته است: خیابان له دی گی یر، شماره ۹، طبقه سوم. کله یک مرد جوان آتش گرفته است. مأموران آتش نشانی دو ماه است که تلاش می کنند. محال است آتش خاموش بشود. این جوان دل و جان خویش را در گرو عشق و سودای زن جوانی نهاده است که نمی داند کیست. نام این زن همان بلندنامی (gloire) است.»

نیک پیدا است که بالزاک پول و زن را مایه بلند نامی نمی داند. عظمت او در این است که از لذایذ مادی نیز بهره‌مند است، اما از آنها فراتر و بالاتر می رود. در عین حال که با پول و زن انس و الفتی دارد، در اعماق فلسفه و هنر غوطه‌ور می شود و همواره در باب سرنوشت کشورش

می اندیشد. وقتی رمان «پزشک دهکده» را به چاپ می سپارد، می گوید: «کار عظیمی در حق کشورم انجام داده‌ام!»

گذشته از همه اینها، آیا بر ما شایسته است که مسائل شخصی یک نویسنده را برای بی اعتبار ساختن هنر جاودانه او مورد استفاده قرار دهیم؟ اگر بخواهیم بالزاک را به خاطر علایق مادی، از جمله پول پرستی و زن دوستی، محکوم کنیم، به دو دلیل مرتکب قضاوت ناروایی شده‌ایم: یکی آنکه با دخالت در زندگانی خصوصی یک نویسنده، سعی کرده‌ایم او را از لحاظ اخلاقی فاسد جلوه دهیم و این عمل ما از لحاظ اخلاقی محکوم است. دوم آنکه بالزاک را با آثارش می شناسیم؛ یعنی نمی گوئیم فاسق مادام دو برنی، بلکه از خالق «اوژنی گراند» و «باباگوریو» حرف می زنیم. از این لحاظ، با سیر و سیاحتی کوتاه در آنچه بالزاک نوشته است و آنچه درباره او نوشته‌اند، می توانیم خوب دریابیم که حاصل عمر این نویسنده تا چه اندازه در پیشرفت تمدن بشری، فرهنگ، هنر، ادبیات، و حتی علوم دیگر، از جمله اقتصاد و جامعه‌شناسی، مثبت و پرثمر بوده است.

نقش مهمی که پول در زندگانی بالزاک ایفا کرد، در داستانهای او نیز به قوت خود باقی است. پس از انتشار رمان «صومعه پارم» استاندال، بالزاک سخت در شگفت می شود که در این رمان، در میان آن همه حادثه، هیچ سخنی از پول نمی رود. این شگفتی بجاست. سالهای حیات این دو نویسنده یعنی اوایل قرن نوزدهم، با آغاز تحولات اجتماعی تازه‌ای مصادف بود. تاریخ ورق خورده بود و همه چیز به پول ختم می شد؛ حتی عشق رنگ پول گرفته بود و مقداری جهیزیه تعیین کننده سرنوشت دختران جوان بود. همچنین، افتاب عمر زمینداران و اشراف غروب کرده و بورژوازی سربرآورده و «غمبارترین نوع

● نویسنده باید استقلال و امنیت اقتصادی داشته باشد تا در مشاهدهٔ عالم درون و بیرون با کارایی بیشتری عمل کند.

بالزاک در توصیف فرایند رباخواری گوبسک، کاردانی نوسن ژان بانکدار معروف «کمدی انسانی»، سلسله حوادثی که به انحطاط سزار بیروتو می‌انجامد و روندهای اقتصادی دیگر جامعه، چنان ماهرانه عمل کرده است که در قالب رمان و داستان کوتاه یا بلند، منابع ارزشمندی برای مطالعات اقتصادی و بررسی تکوین جامعهٔ سرمایه‌داری فراهم آمده است (مارکس و انگلس «از کمدی انسانی» بالزاک درسها آموخته‌اند). بالزاک در «کمدی انسانی» نشان می‌دهد که حتی پژوهشگران نیز تشنهٔ پول شده‌اند. بالتازار که در جستجو (Absou) است، خانواده‌اش را به خاک سیاه می‌نشانده تا بتواند ابزار و مواد شیمیایی لازم برای پژوهشهایش را به دست آورد. دخترش می‌کوشد آخرین موجودی مالی خانواده را نجات دهد و بالتازار بر سرش داد می‌کشد و می‌گوید: «پس تو پول داری؟»

بی‌ی لویی ره، در مقایسه‌ای زیبا، بالتازار را در کنار باباگرانده قرار می‌دهد، «خست باباگرانده تا پس اندازهای دخترش گسترش می‌یابد. برای گرانده، پول هدف است، برای بالتازار، وسیله.» (لویی ره، ص ۵۸).

پسرعمو یونس از قربانیان است. «بی‌پولی، این زخم بزرگ و شفاناپذیر» سرنوشت شوم او شده است. فیلیپ بریدو ابتدا یک جنگجو بود و در برابر دشمنان میهنش سینه سپر می‌کرد. اما از جنگ که برمی‌گردد، دیگر همان مبارز سابق نیست. بالزاک هنرمندانه نشان می‌دهد که قهرمان جنگ، اکنون در پشت جبهه، به خاطر میراثی عظیم، دستش را به خون هموعان خویش آلوده می‌کند.

اما از یاد نبریم قضاوت دربارهٔ پرونده‌های بیشماری که در «کمدی انسانی» توصیف شده است، به عهدهٔ هنرمند نیست. بالزاک از قضاوت گریزان است. «اخلاقرا باید ماهرانه در زیر جامعهٔ تاریخنگار پنهان شود.»

موروا می‌نویسد: «بالزاک می‌داند که وظیفهٔ او نیست عدالت برقرار کند... اگر پول مقصود همگان شده است. بالزاک توصیفگر این همگان می‌شود.» (موروا، ص ۱۶۱ و ۱۶۰).

منابع:

۱. همینگوی، فرماندار بی‌وانو، ترجمهٔ رضا قیصریه، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۶۸.
2. L'evolution des best - sellers, par pierrre Nora, Lire, 2992.
3. Le Duras apres -L'AMANT-, Lire, Novembre 1986.
4. Hommage a Balzac, unescp, 1950, L'article: Les Pouvoirs de L'Ecrivain ou Les Illusions perdues, par pedro Salinas.
5. La Comedie Humaine de Balzac (Analyse critique), Par Pierre - Louis Rey, Hatier, 1979.
6. Anthologie et histoire Litteraire, Xixe Siecle, par Andre Lagardeet Laurent Michard, Bordas, 1985.
7. Promethee ou la Vie de Balzac, par Andre Maurois, Tome II, Hachette, 1965.

اریستوکراسی ظهور کرده بود: اریستو کراسی گاوصندوق نشان» (بالزاک). کاپیتالیسم به تدریج ریشه می‌دواند و شکل می‌گرفت. «پولدار شوید!» اندرز پرطنین مردم شده بود. برای ترقی اجتماعی باید پولدار بود. پس جای شگفتی نیست که بالزاک نمی‌توانست بپذیرد رمان‌نویس زمانه‌اش نسبت به پول بی‌توجه مانده باشد.

بالزاک، در روزگاری زندگی می‌کرد و در زمانی داستان می‌نوشت که پولداربودن خود به خود دیده‌ها را بر گناهان و جرایم آدمی می‌بست. عدالت مفهومی را از دست داده بود و جاه‌طلبی سودای همگان شده بود. بالزاک در این دورهٔ مهم تاریخی بود که به مشاهدهٔ Observation فرایندهای ترقی اجتماعی پرداخت و نظاره‌گر «تمدن ماقبل کاپیتالیسم» شد. کارآموزی در دارالوکاله، به هنگام جوانی، سبب شد که بالزاک با قانون آشنا شود و این یکی از مهمترین علل بدبینی، یا بهتر بگوییم، واقعگرایی او بود. شرکت در امور تجاری، در دههٔ سوم زندگی، جز ورشکستگی و بدهکاری سرسام‌آور حاصلی برای بالزاک نداشت و زمانی که وی خلق اولین صفحات «کمدی انسانی» را آغاز کرد، یعنی حدود ۱۸۲۸ میلادی و در ۲۹ سالگی، نویسنده‌ای بود گمنام و بی‌پول و بدهکار و ناامید از تجارت، اما سرشار از تجربه و تخیل و شور جنون‌آمیز نوشتن. از این رو، «کمدی انسانی» از ذهن خلاق نویسنده‌ای می‌تراود که «پول آلوده» است. آندره موروا، به خوبی این نکته را یادآور می‌شود که دو علت سبب شده است «پول شاه» (L'Argent-Roi) نقش اصلی را در کمدی انسانی داشته باشد: نویسنده و روزگار نویسنده.

علاوه بر کارآموزی در دارالوکاله و ورشکستگی، «پول پرستی» خانوادهٔ بالزاک نیز بی‌تاثیر نبوده است. بالزاک این گفتهٔ مادرش را به یاد داشت که «ثروت، ثروت هنگفت، یعنی همه چیز!» پس در محیط کودکی و جوانی شاهد چیرگی پول بر روان مردم و جامعه بوده است. و خود به خود همین خصوصیت اجتماعی در «کمدی انسانی» بازتاب یافته است. اگر در کمدی انسانی جا به جا صحبت از فساد جامعه است، جز واقعیت زمانهٔ نویسنده نیست. «فروش اموال ملی، خرید و فروش ادوات جنگی، سوداگریهای عظیم با استفاده از تغییر حکومت‌های پیاپی [و بسیاری عوامل دیگر] طبقهٔ جدیدی را بر عرصهٔ قدرت می‌آورد که اربابان خاص خودش را دارد... فقدان اخلاق، تمامی جامعه را به فساد مبتلا می‌کند.» (موروا، ص ۱۶۱).

با توجه به آنچه گفته شد، طبیعی خواهد بود که «کمدی انسانی» را آکنده از «تیپ‌های» اقتصادی ببینیم. آنان که از هیچ به سرمایه‌های کلان می‌رسند و آنان که سرمایه‌های کلان خود را از دست می‌دهند. «باباگوریو» آنچه در طی سالیان دراز گرد آورده است، از دست می‌دهد. او قربانی پول پرستی دخترانش می‌شود. «باباگرانده» نقطهٔ مقابل است: او در حال گردآوردن مال است و دخترش قربانی پول پرستی او.

